**تفسیر متکامل**

**کمالی دزفولی، سید علی**

**مجاهدیان، سید مجتبی**

این گمان که تفسیر قرآن و فهم آن در حد اعلی،امری مفروغ‏ عنه باشد،سخت باطل است.قرآن خزانه بی‏پایان است که‏ الی الابد سهم و بهره هرعالم جستجوگر مخلصی را در خود ذخیره دارد و هرچه از آن بهره گیرند،کمبودی در آن راه‏ نمی‏یابد؛زیرا کلمات خداوند است و به مصداق قوله تعالی:

قل لو کان البحر مدادا لکمات ربی لنفذ البحر قبل أن تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا

1نفاد و پایانی ندارند.بنابراین‏ علمای اسلام،همیشه و بر دوام،باید سه نوع تفسیر از قرآن‏ بنویسند و در معرض طالبان علم و حقیقت قرار دهند:

اول:تفسیر علمی و قانونی که به طور مستقصی حاوی‏ مسائل لغوی،صرفی،اشتقاقی،نحوی،بیانی،کلامی،اصولی، فقهی(اعم از خلاق و احکام و اجتماعیات،از تدبیر منزل و سیاست مدن)و تفاسیر مأثور و اسباب نزول بوده،در حقیقت‏ همه مبانی و قواعد و مواد استنتاج و استنباط را در جمیع‏ نواحی فرهنگ اسلامی شامل باشد و از آنجا که چنین تفسیری‏ هرچند مستقصی باشد،باز نمی‏توان آن را کامل نامید،بلکه‏ غایت مستطاع است،من آن را«تفسیر متکامل»می‏نامم،یعنی‏ تفسیری که در راه تکامل و سیر به سوی کمال و تلاشی در حد امکان است.

دوم:تفسیر ساده و همه فهم برای اهل هرزبان به همان‏ زبان،محدود به حدود قانونی،مبرا و منزه از افراطکاری‏های‏ عوام‏پسندانه و خطابه هایی که تالی فاسدهای آنها،تحریف‏ کننده معارف اسلام است.2

سوم:تفسیری از جنبه‏های تدبری در محدود قانونی،البته‏ تدبر در درجه‏ای که مخالف ظواهر قرآن نباشد و اشعار و اعلام به اینکه این تدبرات،تفسیر نیستند،بلکه یک فهم متعالی‏ از قرآنند که برای هرمسلمان مخلص و مطلع بر ظواهر قرآن‏ امکان‏پذیر است و دریافت‏های شخصی است که چه بسا چون‏ چراغی فرا راه دگران باشد.مستمدا بقوله تعالی:

«افلا یتدبرون‏ القرآن ام علی قلوب اقفالها».3

اینک برای نمونه،خلاصه تفسیر آیه مبارکه نهم سوره‏ حجرات را به سبک تفسیر متکامل می‏آوریم:

قال الله تعالی:

«و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی‏ تفی‏ء الی امر الله فان فائت فأصلحوا بینهما بالعدل و أقسطوا ان الله یحب المقسطین»

.

ترجمه:«و اگر دو گروه از گرویدگان به هم کشت و کشتار کنند،میان ایشان آشتی دهید.پس اگر یکی از ایشان بر دیگری‏ ظلم کند و افزونی جوید،با آن فزونی جوی جنگ کنید تا به‏ فرمان خداوند باز آید و اگر باز آمد،میان ایشان به دادگری‏ آشتی دهید،به درستی خداوند دادگران را دوست دارد».

نظم آیه مبارکه با سیاق آیات دیگر کاملا هماهنگ است.از آغاز سوره«حجرات»تا به اینجا،بیان آداب رفتار با پیغمبر(ص) و ادب گفتار با آن حضرت،نهی از قبول خبری که فاسق می‏دهد پیش از تحقیقی و بررسی،هشدار به مسلمانان تا مطیع پیغمبر(ص)باشند،نه آنکه از او اطعات بخواهند و سپس‏ بیان فضل خداوند درباره مومنین است.

«ان»شرطیه،مقتضی،تعلیق چیزی بر چیز دیگر است،اما نه مستلزم وقوع آن است و نه مستلزم امکان آن و گاهی در آنچه مستحیل است هم به کار می‏رود،مانند قوله تعالی:

«قل‏ ان کان للرحمن ولد فأنا أول العابدین»

4اگرچه وقوع«ان» برای مستحیل اندک است.

در«طائفتان»،طائف به معنی نگهبان شبگرد است و طائفه، به قطعه‏ای از چیزی گویند و آن از یک تا هرشماره که بالا رود.«مجاهد»گفته از یک تا هزار،«ابن راهویه»گفته تا کمتر از هزار و بعضی گفته‏اند کمتر از اآن دوتاست.5در حدیث آمده‏ که پیغمبر(ص)فرمود:«لا تزال طائفه من امتی یقاتلون‏ علی الحق»6و چون بعید به نظر می‏آید که مراد پیغمبر(ص)از طائفه،تنها هزار یا کمتر از آن باشد،قول منسوب به«مجاهد» و«ابن راهویه»درست نیست و نیز قوله تعالی:

«فآمنت طائفه‏ من بنی اسرائیل و کفرت طائفه»

7دلیل بر این است که حصر بیشترین شماره طائفه در هزار یا کمتر از آن صحیح نیست؛ زیرا بنی‏اسرائیل چندین هزار بودند و تقسیم ایشان به دو گروه مؤمن و کافر مستلزم آن است که یکی از آن دو گروه‏ که طائفه بر آن اطلاق شده،بیش از هزار باشد و این اطلاق، دلیل بر بطلان قول منسوب به«مجاهد»است.چه بسا نشر این گونه اقوال،تمهیدی است بر آنکه بگویند آیه شامل اصحاب‏ «جمل»نیست؛چون ایشان بیش از هزار بودند و سخافت‏ چنین استدلالی آشکار است.

اشتقاق طائفه از«طیف»به یاء تحتانی است،نه از«طوف» به واو و این است معنی متبادر از طائفه حین نزول آیه مبارکه.

در«من المؤمنین»،«من»بیانیه است و اگر کسی گوید تبعیضیه است،درست نیست؛زیرا لفظ طائفه مجمل است و شامل همه گروه‏های مردم می‏شود؛اما در اینجا احکام قتال‏ مؤمنین مسلمان آمده است؛هرچند آن دوم طائفه بعضی از مؤمنین باشند.اما اشکال آنکه،اطلاق مؤمن بر طائفه باغی‏ که گاهی آن بغی ایشان را به سر حد کفر می‏کشاند،چگونه‏ است؟وارد نیست؛زیرا آیه دلالت ندارد بر اینکه اگر ایشان‏ بغی ورزیدند،بر ایمان خود باقی می‏مانند،چنانچه گویی:«و ان طائفه من المؤمنین ارتدت فاقتلوها»و نیز قوله تعالی:

«و ان فریقا من المؤمنین لکارهون یجادلونک فی الحق بعد ما تبین لهم کانما یساقون الی الموت و هم ینظرون»

8حال آنکه‏ ایشان از منافقین بودند.چند استعمالی در همه السنه متداول‏ است و چاره‏ای از آن نیست،که اگر کسی درباره متلبس به‏ صفتی سخن گوید،ناچار موصوفا به آن صفت از او سخن‏ می‏گوید و هیچ لازم نمی‏آید که گوینده آن تلبس را همیشگی‏ بداند.مضافا به آنکه بسیاری از آیاتی قرآنی،شاهد است که‏ لفظ«مؤمن»به جای«مسلم»بسیار استعمال شده از آن جمله: (آل عمران /121)،(نساء/12 و 141)،«انفال/5)،(احزاب /50)و (فتح/12)؛بنابراین،چه مانعی دارد که استعمال«طائفه من‏ المؤمنین»به معنی«طائفه من المسلمین»باشد؟

«اقتتلوا از ماده«قتل»و آن به معنی ازاله روح از بدن است. اگر به متولّی ازاله منسوب دارند،قتل است و اگر به نفس‏ ازاله روح،موت است.اقتتال و قتال و تقاتل به معنی کشت‏ و کشتار همدیگر است که از دو طرف انجام گیرد و وسیله‏ای‏ خاص در آن مناط نیست.

«فأصلحوا بینهما»«صلاح»ضد«فساد»است و غالبا در مورد افعال به کار می‏رود.در قرآن گاهی در مقابل«فساد»به کار رفته و گاهی در مقابل«سیئه»،قوله تعالی

«و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها»

9و قوله تعالی

«قل اغیر الله‏ ابغی ربا و هو رب کل شی‏ء»

.13

«بغی علیه یبغی بغیا»،یعنی بر او ظلم کرد و افزون از حق‏ خواست.در آیه مبارکه با قرینه بلکه قرائن،مراد از آن،مطلق‏ ظلم و افزونی جستن بوده و مفهومش عام است و شامل همه‏ افرادی می‏شود که از آن افراد،یکی بغی بر امام است و اصطلاح متأخرین از فقها،باغی است،یعنی خارج شونده بر امام که مانع از شمول آیه بر باغی و خروج بر امام نیست.

«حتی تفی‏ء الی أمر الله»از ماده«فی‏ء»به یای تحتانی و مهموز الاخر،به معنی رجوع و بازگشت است.راغب آن را به‏ معنی«رجوع الی الخیر»14گرفته،اما دلیلی نیاورده؛زیرا باید در این صورت بدون قرینه منصرف به رجوع الی الخیر باشد.به هرحال در آیه مبارکه،مصداقا به معنی رجوع الی‏ الخیر و الی الرشاد و بقوله تعالی

«الی أمر الله»

است و قرائن‏ آن بسیار است.

«بینهما بالعدل»عدالت به قول مطلق به معنای«اعطاء کل‏ ذی حق حقه»است و در اینجا مرزهای عدالت را امر و قانون‏ و حکم الهی معین کرده که پس از امعان نظر،معلوم می‏شود احسن الوجوه،عدالت است. «و اقسطوا»از ماده«قسط»به معنی ظلم و بی‏عدالتی است‏ که چون به باب افعال رفته به معنی عدالت و بازداشتن از ظلم است.«مقسط»به معنی عادل است و«قاسط»به معنی‏ ظالم،قوله تعالی

«و أما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا»

15 طبرسی گوید:اصل قسط،عدول است.16

در سبب نزول آیه نهم سوره حجرات چند روایت هست و ما آن را که منقول از«ابن عباس»است،می‏آوریم:طبری در تفسیرش این حدیث را از«انس بن مالک»و«ابن کثیر»در تفسیرش از«معتمر»در ذیل آیه نهم سوره حجرات نقل‏ می‏کنند که روزی به پیغمبر اکرم،گفتند:از عبد الله بن ابیّ‏ رئیس منافقان دیداری کند.پیغمبر(ص)با گروهی از صحابه‏ به جایگاه او رفت.آن نادان به جای خدمت و ادب گفت:دور شو که بوی گند الاغت آزارم داد.یکی از انصار گفت:بوی‏ الاغش از بوی تو خوش‏تر است.گروهی به یاری عبد الله و گروهی به یاری آن انصاری،با چوب و کفش به جان هم‏ افتادند و آیه نازل شد و پیغمبر(ص)ایشان را اصلاح داد.

روایات دیگری هم وجود دارند که هرچند سبب خاص‏ است،اما نمی‏تواند لفظ عام حکم را بر مورد سبب تنها اقتصار دهد،بلکه حکم شامل همه موارد عام خواهد بود.همچنین‏ «ابن بحر»گفته است قتال بر نزاع با نعال و ایدی اطلاق‏ نمی‏شود؛17 بنابراین،آیه حکم است برای مواردش.دلایل‏ روایی،بر اینکه آیه شامل موارد خروج بر امام است،چنانکه‏ در«وسائل الشیعه»آمده است.

باید دانست که رفتار پیغمبر(ص)در مورد مشاجرات میان‏ مسلمانان و در پی آن نزول آیه و اخبار مذکور،همچنین‏ عموم لفظ و عدم وجود مخصص معتبر،همه دلیلند بر شمول‏ حکم بر کلیه افراد عام،خواه پیغمبر و امام،خارج از دو طائفه‏ متنازع باشند و خواه خود از جمله احدی الطائفتین باشند، به هرصورت از صوری که قتال میان دو طائفه از مسلمانان‏ واقع شود،بر همه مسلمانان واجب کفایی است که حکم‏ مذکور درباره ایشان مجری سازند و در اینکه مأمور به،در امر«فاصلحوا»مسلمانند شکی نیست،اما در اینکه«طائفتان‏ من المؤمنین»شامل همه مسلمانان باشد نیز ظاهرا چنین‏ است.

استعمالات«بغی و باغی»در لسان اخبار دلیل است بر آنکه‏ مراد از بغی در آیه مبارکه مطلق بغی است،خواه بر امام‏ باشد به نام خروج بر او،خواه بر غیر.برای مزید تأیید، روایت زیر را از«تفسیر نور الثقلین»ذیل آیه نهم سوره‏ حجرات می‏آوریم:عن جعفر بن محمد عن ابیه علیهما السلام‏ انه قال:«القتل قتلان،قتل کفاره و قتل درجه و القتال قتالان، قتال الفئه الکافره حتی یسلموا و قتال الفئه الباغیه حتی‏ یفیئوا».

بعضی از مسائل فقهی بنا به مذهب امامیه-رضوان الله‏ علیهم-در ذیل آیه مذکور:تأخیر از قتال فئه باغیه از کبائر است بلا خلاف و فرار از جنگ با ایشان تا اینکه بازگشت‏ کنند یا کشته شوند و نیز معلوم باشد که بازگشت ایشان از روی خدعه نیست.مقتول از فئه عادله شهید،و نماز بر او واجب است-اما تغسیل و تکفین نمی‏خواهد بلا خلاف أجده.

اگر اهل بغی دارای فئه‏ای قوی باشند که پشتیبان ایشان‏ باشد،اجهاز بر جریح و دنبا لکردن فراری و کشتن اسیر ایشان جایز است.اما اگر فئه پشتیبانی نداشتند که به آن‏ رجوع کنند،باید به تفریق کلمه ایشان اکتفا کرد،اجهاز به‏ جریح ایشان و دنبال فراری نمودن و کشتن اسیر ایشان‏ جائز نیست و در این باره خلافی نیافته‏ام و خبر«حفص بن‏ غیاث»در این ارتباط در«وسائل الشیعه»حجت است.

باغی تألف،ضامن است،چنانچه صاحب«جواهر»نیز همین‏ را گوید.اسیر کردن ذراری بغاه جائز نیست،همچنین تملک‏ زنان ایشان و اموالی که در غیر معسکر خود دارند.

همچنین مسائل زیر مربوط به تفسیر این آیه مبارکه هستند:

(1)آیا فقط به فرمان امام باید با طائفه باغی قتال کرد و بنابراین در جاهایی که دسترسی به امام یا نائب او ممکن‏ نیست و انتظار رسیدن فرمان امام باعث فوت این مصلحت‏ است،باید منتظر ماند؟هرگز؛زیرا هم مفهوم حکم عام است، هم امر در این مورد برای فور است،زیرا حفظ مصلحت به‏ صورت تراخی ناممکن است و هم قول معتنابهی به جواز ترک نیست و این مورد با مورد جنگ ابتدایی با کفار که امر امام را لازم دارد،فرق می‏کند.

(2)آیا شبهه آنکه پیغمبر اکرم(ص)که به قول مطلق از قتال‏ مؤمن فرموده«قتال المؤمن کفر»می‏تواند دلیل حرمت قتال‏ در مورد باشد؟

جواب آن است که:

اولا:بر فرض صحت سند،متن روایت شامل قتال بین‏ طائفتین نیست.

ثانیا:اگر باشد معارض صریح قرآن است و به دیوار زده‏ می‏شود.

دیگر آنکه:اگر در هراختلافی که میان مسلمانان پدید آید ترک قتال واجب باشد،نه باطلی از بین می‏رود و نه جامعه‏ای‏ به نام اسلام باقی می‏ماند،بلکه ریشه همه زبونی‏ها و [1]ناتوانی‏ها از بی‏تفاوتی عوام فریبانه است.

(3)خسارات وارده از قبل قتال باید از طرف باغی پرداخته‏ شود،همچنان که در فقه امامیه است و به قول زمخشری‏18 منطبق بر همین آیه است.قوله تعالی:

«و أصلحوا بینهما بالعدل‏ و أقسطوا»

یکی از دو قول شافعی و همچنین قول ابو حنفیه‏ نیز چنین است.

(4)حکم آیه شامل موارد اختلاف غیر اقتتال نیست و قائل‏ به شمول آن،به قیاس مستنبطه تمسک جسته است.

(5)آوردن«اقتلوا»به جای«اقتتلتا»برای رعیات معنی است‏ نه لفظ؛زیرا هرطائفه به تنهایی جمع و گروه است.

(6)قید عدل در«أصلحوا بینهما بالعدل»برای آن است که‏ قبل از شروع قتال چون عمل خلافی واقع نشده است،اصلاح‏ تنها کافی است و اصلح نسبت به دو طرف مساوی است،اما بعد از وقوع بغی و قتال،غیر از قتال،احکامی هست که باید جاری شود و نسبت به طرفین یکسان نیست؛بنابراین،قید عدل و تأکید آن به«اقسطوا»برای سنجش و رعایت حقوق‏ مختف و استیفای آنها برای«من له الحق»است در وجوب‏ پرداخت خسارات.علامه طباطبایی ذیل«فأصلحوا بینهما» گوید:«اصلاح تنها به وضوع سلاح حاصر نمی‏شود،بلکه باید اصلاحی باشد همگان با عدالت و با اجرای احکام الله در آنچه‏ متعدی تعدی کرده است،از خون و عرض و مال و هرحق‏ دیگری که ضایع نموده است.»19

(7)مفهوم از اقتتال دو طائفه،چنان است که راهزنان و قطاع الطریق را شامل نمی‏شود،هرچند مرتکب قتل شده‏ باشند.احکام آنان در قرآن و سنت جداگانه و به طور اشدّ آمده است.

بنابر آنچه مشروحا گفته شد،مفهوم متبادر آیه چنین است: «هرگاه دو گروه از مسلمانان با هم کشت و کشتار کردند، ای مسلمانان میان ایشان اصلاح دهید،پس اگر یکی از آن دو گروه نپذیرفت و بر دیگری ظلم کرد،با آن که ظالم است جنگ‏ کنید تا از بیدادگری خود به فرمان خاوند و امر او باز گردد و توبه کند.پس اگر بازگشت،میان ایشان اصلاح دهید بر پایه عدل،و دادگری کنید تا با ایصال حق به صاحب حق، جبران مافات شود.به درستی که خداوند دادگران را دوست‏ دارد».

و این است فرمان خداوند در مورد مهم‏ترین مصالح جامعه‏ اسلامی که حافظ اتحاد در میان ایشان است.

پی‏نوشت‏ها:

(1)-کهف/109.

(2)-مانند اثر خطی و چاپ نشده نگارنده به نام«تفسیر قرآن برای همه» در 6 جلد.

(3)-محمد/24.

(4)-زخرف/81.

(5)-مجمع البیان،ذیل آیه 9 حجرات.

(6)-اخرجه ابو داوود،تیسیر الوصول،ج 3 ص 352.

(7)-صف/14.

(8)-انفال/5.

(9)-اعراف/56.

(10)-توبه/102.

(11)-مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن،ذیل ماه بغی.

(12)-شوری/27.

(13)-انعام/164.

(14)-مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن،ذیل ماده فئ.

(15)-جن/15.

(16)-مجمع البیان،ذیل آیه 9 حجرات.

(17)-همان مأخذ.

(18)-الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،ذیل آیه 9 حجرات.

(19)-المیزان فی تفسیر القرآن،ذیل آیه 9 حجرات.

منابع:

1-المیزان فی تفسیر القرآن،سید محمد حسین طباطبایی،الطبعه الثالثه، مطبوعاتی اسماعیلیان،1393 هـ.

2-قانون تفسیر،سید علی کمالی دزفولی،انتشارات کتابخانه صدر، چاپ دوم 1359.

3-تفسیر قرآن برای همه،سید علی کمالی دزفولی،خطی در 6 جلد و 44 دفتر.

4-مجمع البیان فی تفسیر القرآن،ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی، بی‏تا:صیدا،1333 هـ.ق.

5-تیسیر الوصول الی جامع الاصول،ابن الدبیغ،4 جلد،قاهره.

6-مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن،راغب اصفهانی،المکتبه‏ الرضویه،چاپ دوم 1362.

7-جامع الیان عن تأویل آی القرآن،محمد بن جریر طبری،شرکه‏ مکتبه مصطفی البابی،مصر.

8-تفسیر القرآن العظیم،ابن کثیر،دار الفکر.

9-تفسیر نور الثقلین،عبد علی العروسی الحویزی،المطبعه العلمیه،قم.

10-وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه،محمد بن حسن‏ حر عاملی،دار احیاء التراث العربی:بیروت،بی‏تا.

11-جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام،محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی،بیروت،1981 م.

12-الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،جار الله زمخشری،کتابخانه‏ اسماعیلیان.